

چه رازی در تطهیر و تبرئه رهبران حزب توده ایران که برادران تنی خلق و پرچم و خاد می باشند؛ وجود دارد؟

کبیر توخی - تورنتو
۲۰۰۸/۴/۱۲

در نشریه قاره ای شهروند شماره ۱۱۷۱ مورخ ۳ اپریل، یعنی درست ۲۴ روز بعد از دایر شدن گرامی داشت صدمین سال ۸ مارچ روز زن از طرف "اتحاد زنان آزادیخواه"، یک نوشته و بخشهای از دو نوشته دیگر در پشت و روی یک ورق شهروند چاپ شده _ البته نه اتفاقی _ که از یک سوخوش سلیقه گی و پرستار گرامی شهروند را در ذهن خواننده متبادر می نماید، از سوی دیگر دو نقد از دو نویسنده و سومی آن که در ظاهر قصه ای است مربوط به « آن روزکه استالین مُرد » که شاید هم مرتب گرامی صفحات نشریه بلند آوازه و نازنین قصه گک ای دوریس لسینگ را به خاطری در پهلوی دو نقد دگر جابجا ساخته تا هر سه نگاشته دست به دست هم داده ، انرژی شان بیشتر شده ، تفکرات و باور های دایر کنندگان آن محفل پر شکوه را به نقد ، نقد تلویحی و نقد تعقیدی بکشند .

پاسخ به نوشته ی خانم محترم فرزانه جان اسدی نژاد را می گذارم به خانم های عضو " اتحاد زنان آزادیخواه " و اما نوشته خانم مغیثی زیر عنوان « یادی از مریم فیروز » در همین نشریه به دست نشر سپرده شده را در همین مختصر به ارزیابی می گیرم .

از محتوای این نوشته در تعجب اندر نشدم ؛ زیرا از پیش میدانستم که دست اندرکاران مخفی حزب توده (توده ای ها نیز مانند برادران تنی آنها یعنی " حزب دموکراتیک خلق افغانستان " [که آنرا به خاطر سهولت در مطالعه باید " حد خا " نامید] در پهلوی حزب شان یک تشکل کاملاً مخفی و دور از حزب را سازمان داده بودند) ، هواداران شان و آنانی که خود شانرا دارای "قضاوت سالم" وانمود می نمایند ، افراد سر شناس حزب توده را بنا بر دلایلی برخ دیگران کشیده از کار و کارنامه های گذشته آنان به گونه ای یاد آوری می کنند که گویا در حق آنان ظلم بزرگی شده که وابسته و جاسوس نامیده شده اند. خانم اندیشمند هایده مغیثی هم از این فرصت استقبال کرده مطلب شانرا در رابطه با تطهیر و تبرئه همسر و همرز نورالدین کیانوری [اجنت سرشناس KGB در درون حزب توده ایران که کارنامه های سخت ننگین و خائنه وی نسبت به مردم نجیب ایران بر همگان معلوم است] با درج اینکه گویا از حزب توده دور بوده ، قضاوت و داوری اش در مورد آن حزب خالی از ریب و ریا و حب و بغض و جزم و شهید طلبی و چه و چه می باشد؛ چنین بیان کرده اند :

« او (مریم فیروز) در طول سالهای مبارزه با خطاهای نظری و سیاسی متعددی شناخته شد و حمایت و پشتیبانی مردم و روشنفکران را از دست داد در واپسین سالهای عمر در عزلت و انزوا زندگی کرده و در مرگش نیز جز دوستان انگشت شمار نه یادی از او کرده و نه اشکی ریخته باشند . از آن بدتر وقتی است که شخص همه زندگی خود را صرف یک آرمان سیاسی ، یک اتوپی کرده باشد که در ارزیابی عامه خیانتی بیش نبوده و مسئولیت بیشتر ناکامی های سیاسی و شکست های جامعه را متوجه راهی که او پیموده بدانند . چنین است درگذشت مریم فیروز « مریم فیروز را هم هرگز ندیده بودم و با سیاست حزب او نیز هم جهت نبودم ، اما معتقدم مریم فیروز شایسته شناسائی و احترام به مراتب بیشتری از آنچه دریافت داشت بود »

اجازه می خواهم محتوای نوشته ایشان را این طور بیان دارم : او در طول سالهای مبارزه با خطاهای نظری و سیاسی متعددی شناخته شد و حمایت و پشتیبانی مردم و روشنفکران را از دست داد ، اگر فیروز در طول سالها مبارزه اش مرتکب خطاهای نظری و سیاسی متعدد نمی شد مورد حمایت و پشتیبانی مردم و روشنفکران قرار می گرفت و ابدأ آرمان سیاسی و اتوپیایش در ارزیابی عامه خیانت شمرده نمی شد و مردم ناکامی های سیاسی و شکست های جامعه را متوجه راه پیموده شده اش نمی دانستند .

محترم هایده مغیثی این طور وانمود می سازد که : مردم به خاطر خطاهای سیاسی وی ، و حزبش حمایت خود شانرا از وی دریغ نمودند و آرمان (سوسیالیزم) وی را خیانت شمرند نه خودش را .

اساساً پای خیانت به جامعه و به مردم و به کشور (مثلاً در ایران و یا در افغانستان) وقتی در به میان آمده می تواند که فرد در شکل فردی ، و یا جمع در اشکال سازمانی با هر باور و هر اعتقادی که خود و یا سازمانش داشته

باشد، با یک کشور خارجی که خیال نفوذ فرهنگی، استخباراتی، یعنی اطلاعاتی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و... را در کشورش داشته باشد؛ و یا پروسه تجاوز را در کشورش آغاز کرده باشد؛ ارتباط قایم نموده در خدمت منافع آن کشورمتجاوز (مثلاً شوروی آن وقت در افغانستان) قرار بگیرد.

به باور من، منهای یک اقلیت خود غرض و عناصر اطلاعاتی دولت های وابسته (مثل دولت رضا شاه و رژیم وابسته جمهوری اسلامی ایران و دولت وابسته کودتا تره کی - امین و دولت دست نشانده کارمل - نجیب وهم اکنون دولت دست نشانده امپریالیزم جنایتکار امریکا به ریاست کرزی در افغانستان) که صرفاً از خدمت به قوای اجنبی و بیگانه - بنابر عادت همیشگی - لذت برده و به تغذیه خود از گرد و گُرد دسترخوان (ته مانده سفره) متجاوزان امپریالیست مشغولند؛ متباقی اکثریت مردم ایران و مردم افغانستان (همچنان مردم سایر کشورها) بسیار باپاس و حقتناس اند. فرزندان شانرا به خاطر عقیده و باوربه سوسیالیزم و یا هر ایده ای که انتخاب کرده باشند، خائن نمی پندارند.

بیانید به برادران تنی حزب توده ایران یعنی «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» در افغانستان نظری بیندازیم که بر مبنای قانونمندی تضاد های درون اجتماع، یعنی به اثر نیاز مندی های مردم محروم و زیر اشکال ستم طبقاتی و امپریالیستی عرض وجود نکرد؛ بلکه این حزب ("حدخا") به همین بهانه از طریق عوامل KGB مثل نورمحمد تره کی و ببرک کارمل وکشتمند و پنجشیری و... در افغانستان سازمان داده شد.

حال ببینیم یک تن از اعضای منتخب کنگره مؤسس و عضو کمیته مرکزی "حدخا" و وزیرمقتدر تجارت (بازرگانی) دولت تره کی - امین، یعنی عبدالقدوس غوربندی در اثرش "نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در این باره چه نظر دارد:

«... شوروی ها قراری که حالا معلوم می شود از کمونیسم بمثابه یک مرحله گذار برای توسعه نفوذ امپراطوری خود استفاده میکردند و پیش آمد آنها طوری بود که افراد گوش به فرمان و گماشته که حاضر بودند حلقه غلامی کی جی بی را به گوش داشته باشند بالا بکشند.» (ص ۴۸) در اینجا حرف وی متوجه ببرک کارمل رهبر فرکسیون پرچم طور اخص می باشد که در کنگره مؤسس بعد از نور محمد تره کی فرد دوم بود. چنانچه در همین رابطه در صفحه ۵۰ اثرش می نویسد: «باید اعتراف کرد که کارمل در شناخت خصلت واقعی روسها استاد بی بدیل بود و سلسله مراتب قدرت در آنکشور را بهتر از دیگران درک کرده بود. او میدانست که در آنجا صلاحیت یک خورد ضابط [گروهیان] KGB بالا تر از یک مقام عالی سیاسی و اداری است. بنابر همین هوشیاری و زرنگی بود که فخر فروشی می کرد و به اصطلاح خود میگفت که به حلقه اساسی زنجیر قدرت چنگ انداخته و در این میدان کسی حریف او نیست» و در صفحه ۵۳ همین جمله را اینطور می نویسد: سخنان کارمل را بیاد آوردم که میگفت به حلقه زنجیر قدرت چنگ زده ام و در این میدان کسی حریف من نیست» و در صفحه ۹۳ اثرش در رابطه با مسموم ساختن رئیس دولت حفیظ الله امین جلااد و تمام اعضای فامیلش توسط عوامل KGB در ارگ ریاست جمهوری و چرایی مسموم نشدن دستگیر پنجشیری یک تن از اعضای کمیته مرکزی که در کنگره مؤسس "حدخا" نامبرده فرد چهارم بود چنین می نویسد: «تایف سفیر جدید شوروی در کابل پیهم از مساعدت ها سخن میگفت و از اجرات شعارها و بصورت عموم از تغییر تمجید و تعریف میکرد. اما در باطن پلان سقوط امین به سرعت در آستانه تطبیق بود. در روز ۲۶ دسمبر ۱۹۷۹ مشاورین قبلی شوروی که در وزارت دفاع بودند بنام معاینه [بررسی] سلاح های ثقیل [سنگین] که در محلات حساس جابجا بودند فلج ساخته شدند و در همین روز در حالیکه جلسه دفتر سیاسی دایر بود هنگام صرف نان چاشت [نهار] امین و سایر اعضای دفتر سیاسی بوسیله زهر [که در سوپ آنها توسط یک آشپز تاجیکی عضو KGB که به خاطر پخت و پز از تاجیکستان شوروی به ارگ ریاست جمهوری امین انتقال داده شده بود - از توخی] مسموم گردیدند. صرف محترم پنجشیری که بنا بر توصیه داکتر معالجش از خوردن نمک و روغن پرهیز بود و لهذا بنابر گفته خودش به سوپ میل نکرد. [اینجا غوربندی عامدانه "بنا بر گفته ی خودش" را تذکر داده تا به خواننده به نحوی حالی کند که پنجشیری دروغ می گوید و قبلاً برایش گفته شده بود که سوپ را نوش جان نکند - از توخی] متباقی اعضای دستگاه رهبری همه مسموم و بیهوش گردیدند.» زمانی که قوای اشغالگرسوسیال امپریالیزم شوروی داخل کابل شدند، بعد از قتل امین تمام اعضای کابینه و اعضای شورای انقلابی وی را که مشتمل بر ۱۴۰ تن می شدند در زندان مخوف پلچرخ محبوس کردند؛ مگر پنجشیری و صالح زیری را بنا به فرمان KGB از زندان آزاد و دوباره در دولت دست نشانده در پست های قبلی شان گمارده شدند. حالا این شخص در واشنگتن تشریف داشته به آرایش و ستایش تجاوز امپریالیزم امریکا در افغانستان و احیای حلقات حزبی اش سعی و تلاش دارد.

و همین طور در مورد یکتن از اعضای پشت پرده "حدخا" یعنی داکتر [دکتور] حسن شرق که در اصل گرداننده "مصونیت ملی" (= ساواک) جمهورییت داود خان ویکی از عاملین اصلی KGB در افغانستان بود؛ می

نویسد: «حسن شرق... که در جوانی هنگامیکه در کلوب ملی عضو بود تلاش نمود تا شخصیت محبوب و رهبر پر آوازه و دلسوز مردم کابل مرحوم داکتر محمودی را اختطاف و سر به نیست نماید در سالهای ۱۳۳۰ در قلم مخصوص صدارت [وی مدیر شعبه قلم مخصوص صدراعظم سردار داودخان پسر عم ظاهر شاه بود؛ حتا برخی از اعضای کابینه از وی می ترسیدند] بوسیله ضبط احوالات (= واواک و ساواک) امنیت و مصونیت را از مردم سلب کند در سال های ۱۳۴۰ چون عنکبوت دام گسترد و انتظار کشید (تا) در سال های ۱۳۶۰ بعد از هجوم و اشغال افغانستان توسط شوروی به کرسی های سفارت وزارت و صدارت (نخست وزیری) برسد... وشما باز هم رتبه های سفارت، وزارت و صدارت را حفظ کردید. تازه میخواستید که ولی نعمت تان (KGB) اختیارات تانرا دو چندان سازد. پس بفرمائید آقای شرق KGB از چه کسی میتوانست امید همکاری داشته باشد؟». نقل قول از فردی است که تا پیش از سرنگونی امین رئیس دولت وابسته به شوروی توسط ارتش متجاوز آن کشور، خود سنگ شوروی پرستی را به سینه می زد و از نوشته های احسان طبری و رفقای ایرانی اش مثل رادمنش، احسان طبری و دیگران نقل قول می کرد و مجله "دنیا"، "ماهنامه مردم" و "مسایل بین المللی" و سایر نشرات برادران توده ای اش را در میان جوانان تحول طلب پخش می نمود. غوربندی وزیر تجارت دولت کودتا ۷ ثور ۱۳۵۷ بود، نورمحمد تره کی رئیس دولت کودتا در ۱۷ / ۷ / ۱۳۵۸ توسط حفیظ الله امین به وضع مسخره ای کشته شد. آنگاه به امر وی لست دوازده هزار تن اعدام شده گان در دیوار های وزارت داخله [وزارت کشور] نصب گردید در حالی که شمار اعدام شده گان بمراتب بیشتر از این رقم بود و شخص نویسنده غوربندی چون سایر اعضای مرکزی "حدخا" مسئول این کشتار های دسته جمعی می باشد. کارمل زمانی که توسط ارتش متجاوز، غارتگر و جنایتکار سوسیال امپریالیزم شوروی بر اریکه قدرت تکیه زد، در نخستین اعلامیه رادیویی اش چنین گفت: "امین جلاد ده ها هزار انسان بی گناه را به قتل رساند". دیده شد که بعداً خودش (کارمل) و جلاد معروف خاد (داکتر نجیب که جایش را اشغال کرده بود) از این رقم به سرعت عبور نموده گراف کشتار مردم را در زندان ها و جبهات جنگ تا سطح یک میلیون و نیم ارتقا دادند. رویز یونیزم شوروی، با ماهیت سوسیال امپریالیستی، زیر پوشش سوسیالیزم و کمونیزم به صدور کودتا در جهان پرداخت (همانند کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ در افغانستان)، در پی آن به اقتضای منافع آزمندانه اش، که از ماهیت امپریالیستی آن نشئت میکرد، به خیال خام تصرف آبهای گرم و تجدید تقسیم جهان، به افغانستان که در مسیر ماشین جنگی اش به آسودگی قرار داشت، بی باکانه تجاوز کرد. ثمره آبی این تجاوز، که تا همین اکنون در خدمت منافع نظامی، سیاسی و اقتصادی اش قرار دارد، دستگاه جهانی خاد بود که از بطن خونین و چرکین دستگاه های استخباراتی ماقبلش مایه و پایه گرفت.

میثاقیست تذکار داد، همانطوری که در اتحاد شوروی سوسیالیستی بعد از غصب قدرت حاکمه توسط فرکسیون خروشوف - سوسلوف رویزیونیزم (قبلاً نفوذ کرده در حزب) در کلیه عرصه ها اعم از سیاست، اقتصاد، فلسفه و... اعمال گردید. سازمان امنیت آنکشور به پیروی از این تجدید نظر و خیانت آشکار به امر سوسیالیزم تحت نظر رهبری برژنف صفوف حزب و تمامی مجتمع ها و سازمانهای مربوطه ی آنرا؛ حتا از مضمون حزبی که قواعد و ضوابط رویزیونستی بر آن حاکم شده بود؛ تهی ساخت. اعضای حزب را مجبور به پذیرش عضویت در کی جی بی و مجتمع ها و سازمانهای مربوطه آنرا در ارتباط و پیوند مستقیم با آن نهاد اطلاعاتی مخوف قرار داد در هسته و بدایت امر این سازمان امنیت شوروی بود که بر همه امور، از مسایل سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی گرفته، تا زندگی خصوصی اتباع آنکشور تسلط و آگاهی بلامانع داشت.

KGB بر سیاست حکم میراند؛ نه بر عکس آن. به تبعیت از این سیاست ضد مارکسیستی-لنینیستی، در افغانستان نیز به همان شگرد و شیوه عمل کرد. به خاد سازی «حدخا» پرداخت. در وهله اول تجاوز، بخش پرچمی های مخفی، که توسط نجیب الله، کشتند و... سازماندهی شده بودند، قسماً نیمه مخفی ها از جناح کارمل، همراه با آن تعداد اعضای «اکسا» ی نورمحمد تره کی و «کام» ی حفیظ الله امین و «مصونیت ملی» ی داودخان که به حرفه منفور شان پایبند بوده در "اکسا" و "کام" فعالیت داشتند، بدنه و اسکلیت خاد روسی شده را ساختند. با عزل ببرک کارمل از رأس اهرم حزبی و دولتی، به یکتا متفکر و مبتکر در امور اطلاعات یعنی داکتر نجیب الله [که اختر محمد خان پدرش نیز یکی از موره های سازمان امنیت شوروی در "مصونیت ملی" داود خان بود] دستور داده شد تا کابینه جدیدش را از اعضای خاد که در نقش عناصر دموکرات، بیطرف و بی غرض تبارز نموده بودند؛ تشکیل دهد؛ چنانچه وی به تصفیه خلق و پرچم از حزب پرداخته "خدمات اطلاعات دولتی" یعنی خاد - این هوشیارترین و بی رحم ترین و جنایتکارترین پولیس سیاسی جهان - را بر سرپای "حزب وطن" اش مسلط گردانید.

جلاد خاد بعد از تغییر نام «حدخا» به «حزب وطن» و «جمهوری دموکراتیک افغانستان» به «جمهوری افغانستان»، در یک اعلامیه رادیویی چنین گفت: «در حزب ما دیگر برای پرچمی و خلقی جای نیست...»، در این

مقطع حزب پروسه خادی شدنش را می پیمود. آنده از پرچمی ها و خلقی هایی که به این امر یعنی عضویت مستقیم در تشکیلات بزرگ داخلی و خارجی خاد کردن نهادند، در «حزب وطن» باقیماندند. سایر اعضای آن، به ویژه پرچمی های کارملی، برخی از خلقی های ناراضی، همچنان خادی های مخفی (گروه اخیر) که به ارتقای مقام در خاد یعنی امتیاز کارجاسوسی در خارج از کشور دست یافته بودند) به دستور مشاورین روسی و با استفاده از قانون پاسپورت که در اوایل سال ۱۳۶۷ _ که عمدتاً به همین منظور تدوین و نافذ شده بود _ از کشور خارج شدند.

افراد مخفی و شناخته شده ی خاد، از جمله جلاخان شکنجه گر، مستنطقین (بازجویان)، زندان بانان، نخست به جمهوری های شوروی سابق فرار کردند ، بعداً به کشور های غربی مثل انگلستان، آلمان، امریکا، کانادا و... پناهنده شده بعد از مدتی با توده ای ها و اکثریتی ها به اصطلاح " پیوند های مبارزاتی " شان را از سر برقرار کردند .. شماری از اعضای بلند مقام حزب و صفوف شان بعد از تجاوز امپریالیزم امریکا و شرکا به افغانستان در خدمت سیاست و عملکرد های جنایتکاران امپریالیزم امریکا و ناتو در افغانستان قرار گرفتند و به مقام و مدارجی در پارلمان و سایر نهاد های مهم اداره استعماری به سر باندی کرسی دست یافتند.

بلی خانم گرامی مغیثی ، رئیس های جمهوری افغانستان تره کی و امین و ببرک کارمل و نجیب الله و صدراعظم های آن مثل حسن شرق و سلطانعلی کشتمند و خالقیار و وزیران آن مثل دستگیر پنجشیری ، گلاب زوی ، وطنجار، محمود بریالی و سایر اعضای بلند مقام آن حزب منفور و وطن فروش من جمله زنان آن حزب مثل اناهیتا راتب زاد و کریمه کشتمند و جمیله پلوشه ، جنرال داکتر سهیلا و امثال شان از جمله اعضای اصلی KGB بودند که مرتکب جنایات بس مدهش و فاجعه های عظیم انسانی در افغانستان گردیدند. و شما خانم گرامی امید است که فردا ها از شخصیت اینها هم به دفاع برنخیزید و خانم اناهیتارا به مثابه زنی که به حیث وکیل مردم در پارلمان ظاهرشاه انتخاب شد و همینطور در کابینه دولت " جمهوری دموکراتیک " افغانستان برگزیده شد و در ایام جوانی علیه مرد سالاری و فمینیسم به مبارزه پرداخت و آرمانی داشت انسانی و ... » ننویسید .

دو سند را در همین زمینه از نشرات هم وطنان ایرانی تان ("ایرانیان" شماره نمبر ۵ صفحه ۳۹ مورخ ۲۹ ماه اول سال ۲۰۰۴) از حمید جلیل القدر می خوانیم و در پی آن از شماره ۱۵ جمعه ۲۷ خرداد ۱۳۷۹ از نشریه "سپیدار" مطلبی را با هم یکجا مرور خواهیم کرد . اولتراز همه ببینیم نویسنده درنشریه " ایرانیان" چه نوشته :

« ...کوزیچکن که عضو سازمان مخفی " KGB " بود پس از پناهنده شدنش به غرب می گوید : " کیانوری مرتباً اخبار و تحلیل های را برای این شعبه (شعبه بین المللی) می فرستاد و پاسخ های برگشتی به امضای اولیانفسکس بود " . (کوزیچکن ص ۲۸۸) و در جای دیگر می نویسد : « کیانوری از طریق سفارت شوروی در تهران گزارش های منظمی از وضعیت کشور و تحولات سیاسی برای حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی می فرستاد ... حزب توده و رهبری آن مرتباً از طرف شوروی پول دریافت می کرد (کوزیچکن ص ۲۹۰ - ۳۰۰) وابستگی و سرسپردگی به شوروی پدیده جدید نیست و از اول پیدایش این حزب وابستگی به عنوان محور اساسی سیاستها بوده است . برخی از اعضای حزب به این وابستگی نام " وظیفه انتر ناسیونال " را نهاده اند و از آن با افتخار یاد می کنند . و گروهی نیز پس از ضد ملی بودن این سیاست پی برده و از حزب جدا می شوند و پس از جدائی به افشای رفقای قبلی می پردازند . از جمله دکنر کشاورز یکی از رهبران حزب توده می نویسد : "...حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی با سوء استفاده از اعتقادات صادقانه ای که ما و اعضاء به انتر ناسیونالیسم داشتیم ، کار گزاران و جاسوسان خود را به حزب برادر تحمیل کرد ... " تا اینکه به مقامات عالی حزب دست یافتند و به تدریج حزب توده ایران را به ابزار سیاست اتحاد جماهیر شوروی در ایران تبدیل کردند (من متهم میکنم ۷۹-۸۰) . او در جای دیگر از کیانوری نقل می کند که در جلسه رهبری حزب گفته : " من عقیده دارم که اگر رفقای شوروی یکی از ما را صدا کنند، و به او بگویند فلان کار بکن و به رفقای مرکزی خودت نگو ، ما باید حرف شنویی داشته باشیم و آن کار را انجام بدهیم ... " (من متهم می کنم ص ۲۸) مسئله جاسوسی برای این رفقا ، یک مسئله عادی بوده و اینها همواره همدیگر را به این لقب مفتخر می کردند . برای مثال نامه کیانوری به هیئت اجرایی حزب که عبارت بودند از یزدی - جودت - بهرامی و شرمینی او در مکاتبات مخفی حزب به رفقا بالا می نویسد " دزد بی شرف و جاسوس امپریالیسم " خطاب به یزدی می نویسد " اگر خودت جاسوس نباشی برادرت جاسوس است " و به جودت " زنت جاسوس است " و در مورد شرمینی " مادرت جاسوس است " (اسناد پلنوم چهارم خسرو شاکری) . »

و از نشریه " سپیدار " شماره فوق بخشی از نوشتهء سر تیپ منوچهر هاشمی را می آوریم : « کوزیچکین می نویسد : " پس از وقوع انقلاب اسلامی KGB با سازمانهای سیاسی و انقلابی ایرانی سعی می کند تماس بگیرد . تماس با حزب توده بسیار آسان بود و از قبل ، از طریق کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی ، ترتیب آن داده شده بود . او شرح مفصلی از نحوه کار KGB با حزب توده ، دریافت اطلاعات سری نظامی ، اقتصادی و سیاسی و پرداخت پاداش به آنها را می آورد . برطبق نوشته کوزیچکین این ارتباط علاوه بر کانال های دیگری (مانند حزب

کمونیست روسیه ، و هیئت بازرگانی شوروی) بوده است [در کابل هیئت تجارتي شوروی زیر پوشش " استوکنتورگ " تا سالهای ۱۳۵۱ در تعمیری در داخل شهر کابل کار و بار جاسوسی شانرا انجام می دادند، بعد از کودتای ۱۳۵۲/۴/۲۶ داودخان به داخل تعمیرسفارت شوروی انتقال یافت] که حزب توده را به شوروی وصل می کرده است. نکته جالب این است که می نویسد کیانوری در یکی از مکاتبات خود درخواست می کند که پول های پرداختی برای مصرف شخصی او را به طور مستقیم به خود او بدهند نه از طریق کانالهای معمولی دیگر (مانند هیئت بازرگانی شوروی) . با اینکه KGB خطر این مسئله را به مرکز خود گذارش می کند، مسکو توجهی به این مسئله نمی کند و ملاقات های شخصی کیانوری با مامور KGB برای دریافت مقرریش ادامه می یابد و به گفته کوزیچکین " کیانوری زندگی خود و آبروی حزب خود را با این کار در معرض خطر می اندازد " (صفحه ۱۹۳) . سپس کوزیچکین می گوید که حزب توده هم مثل اربابش (حزب کمونیست شوروی) فاسد است (صفحه ۲۹۳) .

و در مورد کار و بار ظاهرآ سیاسی در واقع اطلاعاتی سیاوش کسرایی اسنادی از منابع موثق افغانی موجود است ، هرگاه کس و یا کسانی خواسته باشند آنرا مطالعه نمایند ، از طریق نشریه " پیام فدایی " ، " پورتال افغان - جرمن آنلاین " و سایت " پیام آزادی " و ... تقدیم خواهد شد .

یادمان نرود خانم گرانقدر مغیثی که خدمت تان تذکر بدیم که در سر آغاز کتاب " **در جدال با خاموش** " اثر اندیشید و مثل برخی رهبران حزبی در دام KGB گیر نکرده و چشمه استعدادش در جوش و فوران بود آنرا سروده بود (چاپ شده:

[آری آری زندگی زیباست

زندگی آتشگهی دیرنده پابرجاست

گر بیافروزش رقص شعله اش در هر کران پیدا است

و رنه خاموش است و خاموشی گناه ماست]

در حالی که اشعار گویا تر و پرمحتواتری از شعرای انقلابی ایران همانند **شاملو بزرگ** و **یا خسرو گل سرخی** و یا سایر شعرای انقلابی و تحول طلب ایران که در عمل هم با خون پاک شان جنبش کمونیستی ایران را استوار تر پر بار تر ساختند ، هم وجود داشت ؛ **مگر ایشان با فروتنی انقلابی بدون در نظر داشت هیجان عاطفی و احساس حق بجانبی و با وجدان بسیار بسیار شفاف سیاسی و اخلاق والا و پسندیده انسانی** ، " آری آری زندگی زیباست " را از شعر بلند " آرش کمانگیر " برگزیده و در صفحه اول اثرش به چاپ رساند . این انتخاب ، **نمایشگر دست بلند ، قلم والا ، فکر رسا و قلب بدون بغض ایشان در برابر عناصر انقلابی و مردم نجیب و آزادی دوست ایران و خلق های سراسر جهان بوده مؤید درستی خط سیاسی ایدئولوژیک و اصالت فرهنگ انقلابی ایشان می باشد که دیگر جایی برای ذکر جمالتی ؛ مثل : " متأسفانه فرهنگ سیاسی چپ هم از برخورد های غیر منصفانه و مخرب بری نبوده و نیست ... سیاه و سفید دیدن مسایل ، قهرمان ستائی و شهید طلبی " و ... بسا جمالت شدید تر دیگر که بیشترین بخش های نوشته تانرا احتوا کرده است ؛ باقی نمی گذارد .**

اگر سخن بدرازا هم بکشد باز هم باید نوشت ؛ زیرا که شما با تطهیر و تیرنه یکی از خائنین بملت ایران پرداخته اید و روی دیگر نوشته تان نمی تواند که تبلوری از تطهیر و تیرنه خانم اناهیتا راتب زاد و کریمه کشتمند و جمیله پلوشه و پرلیکا و سایر اعضای بلند پایه " حدخا " و امثال آنها در افغانستان نباشد ؛ به سببی که اینها با توده ای ها و اکثریتی ها خواهران تنی اند و از یک منشاء و یک چشمه آب خیانت به مردم و به کشور شان را نوشیده اند .

زمانی که یک فرد چه در شکل فردی چه در شکل جمعی بایک کشور خارجی و یا یک سازمان مثل القاعده زیر پوشش مبارزه با فساد دستگاه دولتی خودی که از " اساسات اسلام " عدول کرده و بر مردم ظلم و تعدی روا میدارد ، در تماس شده زیر همین پوشش مطابق امر و نهی آن سازمان بر ضد مردم و کشورش عمل می نماید و یا این فرد از کانال یک تشکل سیاسی مثل " حدخا " در افغانستان و حزب توده و اکثریتی در ایران به همین نهج عمل نموده منافع مردم و کشورشان را فدای منافع آزمندانه شوروی و هم اکنون روسیه می نمایند ، دیگر چه لزومی دارد که در حین نوشتن نام چنین افراد خابن به مردم و کشور، از کار و پیکار مبارزاتی آنان در گذشته (اگر چنین کار و کردار " نیک " را انجام داده باشند) یاد آوری شود . یاد آوری کارکرد های مثبت آنها _ زمانی که از یکی شان اسمی برده شود _ از بار خیانتش نمی کاهد . پافشاری در این زمینه یعنی تذکر گذشته مبارزاتی فرد مورد نظر در هر نوشته ای که از وی اسمی برده می شود ، در اصل خواست آن طیفی می باشد که در گذشته و یا در حال با خط فکری آن فرد هموندی سازمانی و یا حزبی داشته و به همین سبب (این طیف که در ظاهر خود شان را بدون حب و بغض در قضاوت تبارز میدهند) عین استدلال شما مبنی بر : « قضاوت نیز بر اساس خط سیاسی و ایدئولوژیک و صد البته هیجان

عاطفی و احساس حق بجانبی قضاوت کننده صورت میگیرد نه بر مبنای انصاف ، وجدان سیاسی ، اخلاق انسانی و اطلاع دقیق، با در نظر گرفتن همه جوانب مسئله .» را که در مقاله تان درج شده ؛ می نمایند.

ببینید خانم محترم ؛ حتی قبل از اینکه اگر فرد و یا سازمانی در مورد اعضای رهبری حزب توده مثل کیانوری و یا خانم وی به مثابه دو فرد خاین به مردم و کشور مطلب بنویسند پیشداوری همین طیف مبنی بر [] " به حیث یک انسان" ، " حق بجانب " دارای خط سیاسی و ایدئولوژیک " که به عناصر مبارز اتهام می بندند و بر مبنای "هیجانان عاطفی" حکم خاین بودن کسی را صادر می نمایند خود خواه اند و خود را "حق بجانب" می پندارند "بی انصاف" اند و " فاقد وجدان سیاسی" می باشند و حتی " اخلاق انسانی" هم ندارند. یک طرف پدیده و رخداد و قضایا را مینند از سنجش تمام جوانب یک مسئله عاجزند و "بی مسئولیت" هم هستند که " هیچ جنبه مثبت و یا فضیلتی در اعمال گذشته او " را نمی بینند [؛ در مورد آنها درج نشرات و سایت ها شده در واقع امر، طیف یاد شده از استدلال شان که در میان قوس مربع تذکار یافت ، شمشیر داموکلوس ساخته اند تا بالای سر هر نویسنده و یا هرتحلیل گر و هر گوینده (که با درک سالم و همه جانبه و بدون حب و بغض کارکرد های چنین فردی را در گذشته و حال مورد ارزیابی قرار داده با مسئولیت حرف شان را در مورد فرد یاد شده به مثابه عنصر خاین به مردم و کشور بخواهند ابراز دارند) آونگ شده ، در ماهیت امر با این شگرد و شیوه دهن گوینده و قلم نویسنده را می بندند تا فردا کار و بار خائین دیگر از توده ای و اکثریتی _ که از بخش کاملاً مخفی حزب توده توظیف شده به عنوان تشنه مبارزه مسلحانه به درون " سازمان چریکهای فدایی خلق ایران " ، که از فن مبارزه با پولیس سیاسی هم از ساواکی و هم از توده ای اطلاعات کافی نداشتند ، فرستاده شدند و... _ مورد ارزیابی قرار داده نشود . در عوض _ به مرور ایام _ بار صفات و محسنات و کرامات مریم فیروز ها و اناهیتا راتب زاد ها و کریمه کشتمند ها و امثال شان در نوشته های رفقای سازمانی حزبی و هواداران خط فکری شان اضافه شده و باربسیار بسیار سنگین کلمه "خاین" به تدریج کم وزن شده به جای آن واژه ، کلمه " اشتباه " را بکار خواهند بست، بعد جای کلمه " اشتباه " را هم به " بی توجهی" خواهند داد و در پی آن از اخیر جمله شمردن کار های "مثبت و مردمی" وی ، کلمه " بی توجهی" و " توهم" را هم خواهند برداشت و آنگاه رفیق را به یک انقلابی بی همتا ارتقاء خواهند داد ! همانطوری که رفقای شان خلق و پرچم شان در افغانستان احسان طبری را شخصیت برجسته انقلابی در سطح جهان قلمداد کرده تاج افتخار فیلسوف معاصر رابرت سرش می نهادند و به وجودش مباحث می کردند . تاکتیک طیف یاد شده خیلی هم ظریفانه طرح شده تا رفقای متوفی و آنانی که حیات دارند و مطابق دستور FSB در سازمان های اطلاعاتی کشور های غربی خزیده اند را تطهیر و تبرئه نمایند.

برادران و خواهران تتی طبری ها ، کیانوری ها، عمویی ها و کسرایی ها و فیروز ها در افغانستان (اناهیتا ها ، کریمه کشتمند ها، جمیله پلوشه ها ، ثریا پرلیکا ها مؤمنه رنجبر ها بیرک کارمل ها کشتمند پنجشیری گلاب زوی ها وطنجار ها مزدک ها، محمود بریالی ها و امثال شان) همچنان خود اینان در ایران که در رأس حزب قرار داشتند و به مثابه مغز فرمانبر ، تمام خطوط حرکتی حزب را مطابق دستور KGB در عمل پیاده می کردند و به خاطر تحکیم قدرت شوروی در ایران و در افغانستان صد ها هزار انسان را قتل عام ، و بیشتر از یک و نیم میلیون انسان دیگر را قربانی این تحکیم قدرت در افغانستان نمودند.

اگر احسان طبری ها کیانوری ها مهدی پرتوی ها در رابطه با کار بازجویی توده ای ها ، خود و و تجارب شان را در خدمت نیرو های امنیتی جمهوری اسلامی قرار داده ذلت و ننگ همکاری با جلادان رژیم را پذیرفته بودند. (یعنی آنانی را که خود ، در حزب جذب کرده بودند غیر مستقیم در شکنجه شان سهم گرفتند!) فرخ نگهدار ها و مهدی فتاح پور ها با اینکه در زندان و در زیر شکنجه قرار نداشتند خود و تجارب خود را در اختیار نیرو های امنیتی و بازجویان و شکنجه گران رژیم منفور و مبتذل و قاتل مردم ایران قرار داده بودند. برادران تتی شان (پرچم و خلق و خاد) در افغانستان هم باین شیوه به فریب خلق های خود پرداختند و در دولت های اسلامی (جهادی و طالبی) خود شان را آله دست تبهکاران باند های اسلامی ساخته با همین شیوه ؛ حتا صد ها بار بد تر از توده ای ها و اکثریتی ها عمل کردند و از آنجایی که جنایت و خیانت و دسیسه و توطئه و جاسوسی و خدمت به قدرت مسلط در جامعه در خون و خمیر و ضمیر شان نفوذ کرده و بی صاحب و بی بادر و بی سردار زندگی نمی توانند ، هم اکنون در خدمت نهاد های اطلاعاتی غرب منجمله و اواک رژیم اسلامی ایران قرار داشته تجربیات ، لیاقت ها و مهارت و دار و ندار شانرا که از خدمت به سوسیال امپریالیزم شوروی کسب کرده بودند در اختیار بادران جدید شان (CIA) قرار داده ، در داخل " راما " ("ریاست امنیت ملی افغانستان" یعنی همان خاد سابق که بنا بر خواست FSB روسیه در صد ناچیز از پیکر اصلی آن علنی شده خود شانرا در اختیار " سیا" قرار داده در ظاهر تحت ریاست شخصی به اسم صالح سازماندهی شده اند) و در زندان بزرگ پلچرخ و سایر زندان های تحت نظارت مستقیم CIA ؛ همچنان در نهاد های امنیتی دولت دست نشانده امپریالیزم امریکا بر ضد مردم و منافع کشور فعالیت می نمایند .

سلطان علی کشتمند یک تن از برجسته ترین و مهمترین اعضای بیروی سیاسی " حدخا " که پست صدارت را در دولت دست نشانده شوروی عهده دار بود پیش از استحالته قدرت ازداکترنجیب به باند مسعود بنا بر نوشته غوربندی که گفته بود : « کشتمند زمانیکه بعد از دوره دوم حکومت برطرف گردید از حزب [حدخا] و دفتر سیاسی آن استعفا داده شرمسارانه گفت به حزب وحدت [حزب اسلامی سرهمبندی شده توسط رژیم جمهوری اسلامی ایران به سرباندی مزاری جنایتکار و عضو و اواک این باند در ایام اشغال کابل ده ها نوع جنایت را مرتکب شده بود به گونه مثال ازسینه و... زنان شوربا _ سوپ _ درست می کرد و زندانیان سایر ملیت ها را به خوردن آن مجبور می ساخت و...] تعلق فکری دارد و برای تحکیم آن سعی نموده ائتلاف شمال را بر حق میدانند » [ائتلاف شمال مشتمل است از باند های جنایتکاران ؛ مثل جنرال دوستم اعضای باند احمد شاه مسعود (قانونی و جنرال قاسم فهیم که سکان **خاد اصلی** کاملاً مخفی مانده را دو از دید رس CIA اداره می کند) محقق و خلیلی (از حزب وحدت) و سایر درندگان که هم اکنون در خدمت ماشین جنگی امپریالیزم امریکا قراردارند و قوای اشغالگر را در کشتار دسته جمعی ملیت بزرگ پشتون _ زیر نام طالب _ یاری می رسانند] . جناب صدراعظم [برادر پرچمی اش اسد الله کشتمند قبلاً کارمند بسیار مقتدر در خاد که بعداً به سمت سفیر دولت دست نشانده شوروی در تهران وظیفه گرفت تا با توده ای و اکثریتی ها تماسهای منظم برقرار نموده جاسوسان و اواک را از طریق برادران تنی اش در درون حزب وحدت شناسایی نماید] بعد از استحالته قدرت از داکتر نجیب الله به باند احمد شاه مسعود ، با میلیون ها دالر (دلار) که از دارایی های عامه و اخذ کمیشن از فروش طیاره (هواپیما) مسافر بری شرکت آریانا به کدام شرکت خارجی به جیب زده بود در انگلستان پناهنده شد. در آن جا با خاطر آسوده کنایش (" یاداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی ") را در سه جلد نوشت . صدراعظم در صفحه ۱۵۹ اثرش می نگارد : « در قسمت پایانی مرامنامه حزب چنین آمده " بر اساس ایندولوژی مترقی و جهان بینی علمی " ... » ؛ در صفحه ۱۸۵ می نگارد : « آثار انتشار یافته به زبان فارسی در ایران و از جمله نشرات حزب توده ایران منابع و ماخذ مهم برای مطالعات اعضای حزب شمرده میشد ؛ همچنین در صفحه ۱۷۵ همان کتاب می نویسد : « در اساسنامه به حیث یکی از شرایط عضویت چنین پیش بینی شده بود : « هر کسیکه به عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان پذیرفته می شود ، باید تئوری مارکسیستی - لنینیستی را فرا گیرد ... اندیشه های سوسیالیزم علمی ... در بین توده تبلیغ کند . »

صدر اعظم کشتمند خود و رفقای مرکزی حزب شان هزاران جوان کشور ما را با سرآب به اصطلاح "سوسیالیزم" و "کمونیزم" روسی و دموکراسی و آزادی و نابودی فقر و تنگدستی و ستم و استثمار و ... به حزب منفور و مزدور روس جلب کردند و در جنگ مقاومت مردم ما علیه قوای متجاوز شوروی اکثریت آنان را گوشت دم توپ ساختند ؛ ولی خود با تمام اعضای خانواده اش، همیطور تمامی اعضای مرکزی و کادر های شان با فامیل های خود بدون آنکه نوک بینی کدام شان خون شده باشد ، "صحیح و سالم" به لندن و سایر کشور های غربی رسیده و در همان وهله اول روز های اقامت در لندن و ... همکاری با سازمان جاسوسی انگلستان و سایر کشور های غربی را با خوشروئی پذیرا شدند. بلی خانم گرامی هاید مغیثی همین جاسوس کی جی بی در صفحه اول کتابش با خط درشت نوشته « به نام خداوند بخشاینده مهربان » و در صفا بعدی در بالای " پیشگفتار " آن اثر باز هم نوشته : خدایا چنان کن که پایان کار - تو خوشنود باشی و ما رستگار .

اگر برادران تنی نخست وزیر کشتمند ؛ یعنی توده ای ها و اکثریتی ها در ایران گویا در زیر پیگرد و شکنجه و در زندان از روی اجبار (تا جایی که نگارنده معلومات دارد کدام شکنجه ای در حق رهبران حزب توده انجام نشده و آن سلی که گوش خانم هاید را کر کرده از ساخته های هواداران شان بوده است) همکاری خفتبار و بسیار رذیلانه و خائینانه با جنایتکاران جمهوری اسلامی را پذیرفتند . برادر افغانی آنان در کمال آرامش و آسایش در کشور انگلستان با نوشتن « به نام خداوند بخشاینده مهربان » مسلمان نمائی می نماید . مشابهت در مسلمان نمائی اینان نه از روی تصادف ؛ بل بنا بر دستور کی جی بی (که هم اکنون بنام FSB تغییر نام داده) بوده است

اگر ما وقتی می گوئیم خائینان پرچم و خلق ، در قدم اول اعضای مرکزی و سایر کادر های بلند مرتبه آن مورد نظر ما می باشد. در مرحله بعدی آن طیف وسیع از اعضای آن حزب را که آگاهانه مرتکب جنایت شدند و همین طور طیف دگر آن حزب که با نیت پاک و نیک راه حزب شانرا تا سرحد مرگ هم پیمودند و جان های شانرا در راه آرمان حزب شان _ در واقع آرمان فتح منطقه توسط سوسیال امپریالیسم شوروی _ نثار کردند . همین ها با وجود حسن نیت و داشتن آرمان در جبهات جنگ مقاومت خون مبارزان راستین و آزادیخواه افغانستان را ریختند و هزاران تن شانرا بقتل رساندند . وجدان اجتماعی و تاریخ ، با نیت پاک و نیک و یا با نیت شر و بد افراد کاری ندارد ؛ فقط و فقط بر مبنای عملکرد آنان است که در باره شان داوری می کند . در باره این افراد فقط می توان گفت : " ای کاش مریم فیروز که در گذشته فعالیت های مثمیری در راه آزادی زنان و ... داشت خاین به مردم و کشور نمی شد و حزب روسی شده (حزب توده) را ؛ مثل زنده یادان خسرو روزبه (که در اثرش " اطاعت کورکورانه " نوشت :

" من یک انقلابی هستم در حالیکه حزب توده یک حزب ریفرمیستی است ") ؛ احمد قاسمی (که اثر نهایت مهم اش جامعه شناسی را به جنبش انقلابی ایران و افغانستان عرضه کرد و داکتر فروتن (که با نوشتن مقالات آگاهی دهنده ، بلند و افشاگر از جمله مقال " رویزیونیسیم معاصر و خطوط اساسی آن " _ مندرجه مجله توفان _ دارو دسته خروشف - سوسلف را افشا نمود و سغانی (که رنج مسافرت را پذیرفت ؛ اما ننگ توقف در حزب توده را قبول نکرد) و ده ها فرد انقلابی دیگر که دنباله رو سیاست رویزیونیستی خروشف و تئوریسین آن سوسلف و شرکا نشده حزب سرا پا خورده شده توسط KGB را ترک گفتند ؛ فیروز خانم نیز حزب کیانوری ها رامی توانست ترک نماید و شوهر اجنت شده اشرا بیرحمانه افشا می نمود (همانطوری که دختر کم سن و سال لین پیانو وزیر دفاع جمهوری توده ای چین متوجه شده بود که پدرش _ روابط پنهانی با سازمان اطلاعات وزارت دفاع شوروی GRU قلم کرده و به حزب و به کشورش خیانت می کند _ پدرش را بی رحمانه افشا کرد و مانع فرارش با پستاره ای از اسناد مهم نظامی - اطلاعاتی به اتحاد شوروی گردید).

شما نوشته اید « ... در جامعه روشنفکری و در درون حزب ظاهراً مانع از رشد سیاسی و تئوریک او بوده و او همیشه در سایه کیانوری باقی ماند. نه او به خود اجازه داد و نه حزب به او امکان داد که نظر مستقلی داشته و یا اگر داشته ابراز کند . پاسخ او به پرسش هائی در باره برداشت های سیاسی و تئوریک حزب در مقابل پاره ای از وقایع و رویداد های تاریخ معاصر در کتاب خاطراتش ... پیوسته " نمیدانم" ، " باید از کیا پرسیم " و " از کیا می پرسیم و جواب میدهم " است . خانم فیروز در سلسله مراتب ارتباط با کی جی بی زیر دست کیا نوری کار می کرد نمی توانست غیر از این باشد . آیا شما به این باورید که وی از کار اطلاعاتی همسر و همبستر و همبندش با سازمان جاسوسی KGB اطلاع نداشت . بیانیید برای لحظه ای زود گذر بپذیریم که شم سیاسی وی بسیار ضعیف بوده و از ارتباط شوهرش کیانوری با KGB چیزی نمی دانست ، در چنین صورتی چطور و چگونه فردی با چنین سطح نازل شم سیاسی و شناختن پولیس سیاسی در حزبش تا رأس هرم حزبی رسید . وی که تا عضویت کمیته مرکزی حزب اش ارتقای مقام یافته بود، چطور نمی توانست بفهمد که حزب بطرف فساد و گندیدگی روان و دوان است ، چه چیزی مانع شناخت وی می شد که حزب را ترک کرده نمی توانست . در چنین صورتی جواب "ضعف وی" خواهد بود (اگر ضعفی در کار بوده باشد)، و اگر این حرف هم درست باشد . KGB ؛ حتی افراد و اشخاص مستحکم و استوار و کوره دیده را با داشتن یک ضعف اندک و ناپیدای شان زیر پروژه جلب قرار میداد و بعد از مدتی ، توسط متخصصین با تبحر و با تجربه با آن فرد در تماس شده وی را متمایل به خود می نمود . بعداً پروسه جذب اش آغاز می شد. همانطوری که KGB لاین پیانو وزیر دفاع آن وقت چین را جذب نمود و وادار به جاسوسی به نفع خود ساخت ، در مورد این خانم سست اراده و حاضر و آماده که در تماس همیشگی سیاسی و خانوادگی با شوهرش و سایر اعضای کمیته مرکزی حزب قرار داشت، دیگر مشکلی وجود نداشت . فقط کافی بود در یکی دو نشست سیاسی - شخصی کیانوری وعده خانم رئیس جمهوری خلق ایران شدن را به وی میداد و جذب اش می کرد. همانطوری ببرک کارمل به وعده خود وفا کرده اناهیتا راتب زاد را از شوهرش پروفسر کاکرجدا ساخته وی را همبند و همبسترش ساخته از یک داکتر عادی تا سطح کمیته مرکزی حزب و وزیر در کابینه خود ارتقای مقامش داد و اگر خانم اشرا رسماً طلاق می داد و با وی ازدواج میکرد آنگاه می شد ملکه افغانستان . از این هم که بگذریم و از توان KGB در جلب و جذب افراد و عناصری دهها بار قویتر و صد ها بار با تجربه تر از خانم مریم فیروز حرفی به میان آریم خواهیم دید که در سال ۱۹۵۱ دو دیپلمات برجسته انگلیسی در واقع جاسوسان KGB بوده اند و توسط "هارولد کیم فیلیپی" افسر رابط سازمان جاسوسی انگلیس و CIA این دو جاسوس آگاه شدند و به شوروی فرار کردند و "فیلیپی" که برای روسیه کار می کرد هم به شوروی فرار کرد (ایران استار شماره ۳۴۹ فیروزی ۲۰۰۱) و یا "گونتر گیلام" مشاور و دوست " ویلی برانت " صدراعظم وقت آلمان در خدمت KGB قرار داشت (شماره ۳۶۸ ایران استار جون ۲۰۰۱) و یا " روبرت فیلیپ هانس" مامور FBI در خدمت KGB قرار داشت (ایرانیان شماره ۲۱۵ اسفند ۱۳۷۹) خانم گرامی مغیثی ! اینها که به دام KGB افتادند ، آیا مریم خانم - که شوهر دانشمند شان عضو KGB بود نیروی اراده قویتر از ماموران انگلیسی ، آلمان و امریکایی داشت که پایش در این حلقه گیر نکرد ؟

شما خانم گرامی از یک سلی مستنطق (بازجو) به گوش فیروز خانم یاد کرده اید در حالی که برادران و خواهران نتنی همین خانم در افغانستان اشغال شده توسط ارتش شوروی ده ها هزار تن را در شکنجه گاه زندان ها در افغانستان تاسر حد مرک شکنجه نموده بعداً اعدام شان کردند. یک تن از همین خانم های شکنجه گر ننگ مردم هرات هم اکنون در تورنتو تشریف دارند....

و شما نوشته اید : « چپ نیز از فرهنگ سفید و سیاه دیدن مسائل ، قهرمان ستائی و شهید طلبی حاکم بر سایر گروه ها ، احزاب و سازمانهای سیاسی ... تأثیر پذیرفته » و ادامه داده اید که این فرهنگ مانع از دآوری منصفانه ،

متعادل و به دور از تعصب در مورد افرادی همچون مریم فیروز است که در این فرهنگ قضاوت های غیر منصفانه حتی می تواند به نابودی فزینی آنان بیانجامد»

همین رفقای توده ای و اکثریتی خانم مریم فیروز (مثل رضایی ها) بودند که بنابر دستور KGB وارد کابل شده به خاطر کار و بار اطلاعاتی یک راست داخل زندان پلچرخی رفتند (مطلب در مورد کار توده ای ها و اکثریتی ها در زندان پلچرخی را در نوشته این قلم زیر عنوان « تأملی بر کتاب " در جدال با خاموشی " » که در سایت های "پیام فدایی" ، " پیام آزادی " و پورتال "افغان جرمن آنلاین" و سایت " بابا " و... بر قرار شده ، مطالعه نموده می توانید .

و اما در مورد اینکه چپ انقلابی را " شهید پرور " گفته اید بایست تذکار داد که چرا نباید از شخصیت های مبارز و انقلابی چپ انقلاب ایران و افغانستان و... که با مقاومت و استواری در زیر شکنجه های وحشیانه جلاخان ساواک رضا شاه و اوواک خمینی - خامنه ای و "کام" تره کی و "اکسا" ی حفیظ الله امین و "خاد" بیرک کارمل و دکتر نجیب و... حرفی هم بر زبان جاری نداشتند و در محاکم فرمایشی این دولت های وابسته و دست نشانده از راه و رسم و اندیشه و آرمان شان با سر بلند و غرور طبقاتی به دفاع برخاستند و در وقت اعدام هم لرزش انگشتان مزدوران شرف باخته را بر روی ماشه تفنگ هایشان با تحقیر و تمسخر نگریدند ؛ یاد نکرد و از آنان به ستایش نپرداخت . شما خانم میثی که حق دفاع و تمجید از زندانیان مبارز و اعدام شده را به دزم خودتان به " فرقه گرا " و " جزم اندیشان " (همان کلماتی که میخائیلفسکی ها و هم قماشان منشویک شان به بلشویک های انقلابی که اولین انقلاب سوسیالیستی جهان را در روسیه به پیروزی رساندند اطلاق می نمودند تا ریفورمیزم و تسلیم طلبی و خیانت شان به انقلاب را در زیر چنین کلمات ببوشانند) نمی دهید ؛ مگر خودتان در باره فیروز خانم به سخن پردازی روی آورده می فرمائید : « .. تردید نیست که جزم اندیشی او نسبت به حزب ، نسبت به سیاست یا توهم حزبی در باره رژیم اسلامی [دستور شوروی به حزب توده که در خدمت سیاست های جمهوری اسلامی قرار گیرد را شما " توهم " معنی کرده اید ؟!] پس از انقلاب ، که به تائید و حتی تشویق اعمال سرکوب گرانه حکومت نسبت به اپوزیسیون انجامید (و سر انجام دامن حزب را نیز گرفت) جای انتقاد فروان دارد ؛ اما کارنامه سیاسی و هویت فردی مریم روی دیگر نیز دارد و آن پایبندی اش به مبارزه و مقاومتش در مقابل جنایتکاران دستگاه امنیتی رژیم حاکم بود . جالب است که علی رغم شکنجه و توهین های رژیم که برای زنی به سن او میبایست سخت طاقت فرسا بوده باشد ، مریم فیروز بر خلاف بعضی از رهبران حزب نه اسلام آورد و نه حاضر شد حزب خود را خیانتکار و جاسوس بخواند متحیر از این مقاومت بازجویان فیروز در مقدمه کتاب خاطرات او شکوه می کنند ... یادش گرامی باد ! » (تکیه از ت)

آیا در کار دفاع آمیخته با خشم تان از این افراد شدیداً مقتض (و رسوا در سطح جهان) رازی وجود دارد؟

من در جریان نگارش همین مقال بار بار بیاد دوست بسیار عزیزما، دانشمند و نویسنده باشهامت و نامور ایران زنده یاد **محمود گودرزی** افتادم که چگونه سال ها قبل که می خواستم با ایشان (در رابطه با افغانستان) صحبتی داشته باشم ، دوست گرانقدر آقای زرهی نمیر تیلفون ایشان را لطف نموده بمن داد _ در اولین صحبت تیلفونی _ ایشان را با احترامی آمیخته با محبت متوجه وقایع خونبار افغانستان ساختم و از اینکه هیچگاهی به خاطری آنچه که در کشور همسایه اش افغانستان (که با سرزمینش ایران هم زبان و هم کیش بوده در بسا خطوط تاریخی ، اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی در حال و آینده با هم اشتراکاتی دارند) ؛ می گذرد، چیزی نمی نویسند ؛ گله کردم . این نویسنده مبارزو با تبحر با فروتنی طبیعی فرمودند : « ... آقای توخی ما مثلی داریم که نرفتن بی بی در بیرون از بی چادری است من موادی در مورد افغانستان ندارم و از اینکه در مورد افغانستان تا کنون چیزی ننوشتم بسیار خجلم مراببخشید ... » و عده ارسال مواد و مطالب در مورد افغانستان را به ایشان دادم . فردای آن جلد یک و دو " افغانستان در مسیر تاریخ " اثرزنده یاد غبار و تعدادی اوراق در مورد وقایع فاجعه آفرین سی سال اخیر و سایر مواد و اوراق مورد ضرورت ایشان منجمله نشرات " جمعیت انقلابی زنان افغانستان " (" راوا ") و یک جلد " نقش پاکستان در تراژیدی افغانستان " را به آدرس شان فرستادم ، همینطور در فرصت های مناسب به ارسال مواد چاپی _ در مورد مسائل افغانستان _ به آدرس ایشان ادامه می دادم. زنده یاد محمود گودرزی مقالات زیادی در رابطه با افغانستان نوشت که زیب و زینت شماره های شهروند شده . ایشان که مانند شما در دانشگاه ... (در واشنگتن) تدریس می کرد با دقتی در خور ستایش و تمجید به کاوش و تجسس در امور افغانستان پرداخت و مطالبی را در مورد سیاست های استعماری انگلیس و روس در افغانستان بیرون داد که کمتر به دست نشر سپرده شده بود. تجاوز شوروی به افغانستان را با قلم برانش به نقد کشید و عملکرد های دولت دست نشانده کارمل- نجیب را به شدت مورد نقد قرار داده از وابستگی آنان به شوروی نوشت ؛ همانطور تجاوز امپریالیزم امریکا و ناتو را به افغانستان شدیداً مورد نقد قرار داد و ابعاد نا نوشته ای از سیاست روسیه و امریکا در افغانستان و منطقه را باز نموده ارزیابی کرد . همینطور سیاست امریکا، روسیه ، پاکستان ، ایران ، عربستان و ترکیه را در رابطه با داره (باند) های اسلامی افغانستان ، من جمله باند ربانی و احمد

شاه مسعود، با شجاعتی حیرت بر انگیز به نقد کشید. این بزرگ مرد؛ حتا در زمانی که در بستر مریضی با مرض کشنده سرطان دست و پنجه نرم می کرد، در رابطه با اوضاع خونبار افغانستان از من و رفیق موسوی جویای معلومات می شد. زنده یاد از همان روز های اول آشنایی که بعداً به دوستی مبارزاتی میان ما پایه گرفت این قلم و رفقایش را به حیث (مارکسیست - لنینیست) می شناخت. ایشان در آخرین ساعات زندگی پربارشان از بیمارستانی در واشنگتن که متواتر جویای حال و احوال ایشان می شدیم در پایان صحبت مختصر؛ اما با محتوایش بمن گفت: «... آقای توخی من شما را بسیار دوست دارم؛ من شما و رفقای تان و "راوا" را بسیار دوست دارم پیامم را به آنها هم برسانید که دوستشان دارم ...» بعد از پایان مکالمه تلفونی با ایشان، که موجی از اندوه مارا در هم کوبید خانم رحیمه گریست. یک یا دو ساعت بعد شنیدیم که این تهمتن باشهامت میدان مبارزه ضد ارتجاع و امپریالیزم، رسالت تاریخی اش در قبال مردم ایران و افغانستان و عراق و... به پایان رسید و چشم از جهان پر آشوب و تحت سیطره سرمایه امپریالیستی بست و نام نامی اشرا در کتیبه تاریخ مبارزات سیاسی ایران و افغانستان با خط درخشان حک نمود. یاد این دانشمند مبارز و شجاع که در قلب امپریالیزم امریکا تدریس می نمود و از همان جا سرپای سیستم استعماری و ماشین جنگی خون آلودش را در افغانستان، عراق و سایر نقاط جهان آماج ضربات شدید و بی امان قرار میداد؛ گرمی باد.

و اما شما خانم محترم که افتخار تدریس در دانشگاه یورک کانادا را در میان ده ها خانم ایرانی دارای تحصیلات عالی از آن خود ساخته اید و به برداشت من تجلیل از صدمین سال روز ۸ مارچ (روز زن) توسط «اتحاد زنان آزادیخواه» سبب شده که در نقد تان چپ انقلابی به مفهوم کمونیست [که در پی انهدام مقدس ترین پدیده جامعه بشری یعنی مالکیت خصوص که از بدو پیدایشش تا هم اکنون صد ها ملیون انسانی قربانی استحکام و ادامه حیات آن گردیده؛ می باشند] را به خاطر خاین گفتن خانم کیانوری با استعمال کلمات زننده مورد سرزنش قرار داده اید، آیا اجازه خواهید داد فروتنانه بپرسم موضع سیاسی تان در برابر تجاوز امپریالیزم به سرمداری امریکا و ناتو در کشور همسایه ایران (افغانستان اشغال شده و در خون و آتش فرو برده شده) چه می باشد؛ در مورد فرستادن جوانان کانادایی به افغانستان توسط حزب حاکم که به دنباله رو سیاست تجاوزکارانه امریکا مبدل شده و روز تا روز منتقدانش در میان مردم کانادا اضافه تر شده می رود و همینطور اعمالی که ارتش کانادا در برابر اسیران بی گناه افغانستان انجام میدهند؛ نظر جنابعالی چیست؟ به آرزوی صحت و سعادت تان. □